

و آن‌گاه که می‌خواهد شدت علاقه و وفاداری خود را به شوهر مظلومش ابراز نماید می‌فرماید: «علی‌جان! جانم فدای تو، و جان و روح من سپر بلاهای جان تو، ای ابوالحسن! همواره با تو خواهم بود، اگر تو در خیر و نیکی به سر می‌بری با تو خواهم زیست و یا اگر در سختی و بلاها گرفتار شدی باز هم با تو خواهم بود.» (۱۰)

به خلاف عشق‌های ظاهری و دروغین، که تنها در هنگام عاقبت و شادی ابراز می‌شود، نه در هنگام مشکلات و ناراحتی‌ها.

۴. تحمل مشکلات و سختی‌ها

الف. تحمل گرسنگی: پیامبرگرامی اسلام ﷺ روزی وارد منزل فاطمه علیها السلام شد و فرمود: دخترم در چه حالی و چگونه زندگی می‌کنی؟ پاسخ شنید: «درد و گرسنگی بی‌تابم کرده و هر لحظه رو به فرونی است و غذایی ندارم تا رفع گرسنگی کنم» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم آیا راضی نیستی که بزرگ‌زنان جهانیان باشی؟» (۱۱)

برهنه پا و سرانند در ولایت عشق

که قوتشان همه جوع است و جامه عریانی

ب. تحمل کمبودهای زندگی

ای خوش آنان که دل از غیر تو پرداخته‌اند

در همه عمر بجز مهر تو نشناخته‌اند

جان فدای سر آن طرفه حریفان که زشوق

نقد هستی همه در پای تو در باخته‌اند

نازم آنان که چو عنقا زنهانخانه عشق

رایت فقر بر این نه فلک افراخته‌اند

حضرت زهرا علیها السلام روزی در خدمت پدر از مشکلات زندگی و کمبودهای رفاهی سخن به میان آورد و فرمود: «ای رسول خدا من و پسر عموم چیزی از وسایل رفاهی نداریم، مگر پوست گوسفندی که شب‌ها بر روی آن می‌خوابیم و روزها بر روی آن شتر خود را علف می‌دهیم.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم صبر و تحمل داشته باش، زیرا موسی بن عمران ده سال با همسرش زندگی کرد و فرشی جز یک قطعه عبای قبطوانی نداشتند.» (۱۲)

لازم به یادآوری است همسرانی که امور رفاهی فراوانی به شوهران خود تحمیل می‌کنند، غافلند از این‌که توانایی‌های انسان حد و مرزی دارد و اگر شخص نتوانست از راه مشروع توقعات همسرش را برآورده کند به ناگزیر از راه‌های نامشروع آن‌ها را تأمین می‌نماید و چه خسارتی از این بزرگ‌تر که زن با توقعات ناپجای خود، پای اموال شبهه‌ناک و حرام را به خانه خود باز نماید. البته، فلسفه این ساده‌زیستی را در حکایت زیر به خوبی می‌توان دریافت:

«سلمان فارسی می‌گوید: روزی حضرت زهرا علیها السلام را دیدم که چادری وصله‌دار و ساده بر سر دارد. در شگفتی ماندم و گفتم: عجباً دختران پادشاه ایران و قیصر روم بر کرسی‌های طلایی می‌نشینند و پارچه‌های زرین به تن می‌کنند، و این دختر رسول

خداست که نه چادرهای گران‌قیمت بر سردارد و نه لباس‌های زیبا!

حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ داد: «ای سلمان! خداوند بزرگ، لباس‌های زرین و تخت‌های طلایی را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.» (۱۳)

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد

اگر به آب ریاضت برآوری غسلی
همه کدورت دل را صفا توانی کرد

ز جایگاه هوس گر برون نهی گامی
نزول در حرم کبریا توانی کرد

و گر زهستی خود بگذری یقین می‌دان
که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۶۷ و ج ۲۳، ص ۵۱
۲. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۶۲
۳. محمد دشتی، نهج‌الحیاء، ص ۲۸
۴. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۹۹
۵. محمد دشتی، نهج‌الحیاء، ص ۳۵
۶. بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۳ و ج ۹۳، ص ۱۲۷
۷. وسایل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳
۸. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۹۲
۹. نهج‌الحیاء، ص ۱۵۷
۱۰. همان، ص ۱۲۷
۱۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۷
۱۲. نهج‌الحیاء، ص ۲۹۷
۱۳. بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۰۳

فدک ارثیه الهی

ابراهیم چراغی

مسلمانان فتح شد، و بر طبق قوانین اسلام در جایی که بدون جنگ مفتوح گردد، از اموال خالصه رسول خدا محسوب می‌شود. (۱)

پس در این‌که فدک از اموال خالصه پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بوده است تردیدی نیست. این‌گونه املاک از اموال دولت اسلامی محسوب می‌شود و در اختیار حاکم شرع اسلامی قرار می‌گرفته و در مورد مصرف آن‌ها اختیار تام داشت. حق داشت در هر موردی که صلاح بداند به مصرف برساند. اگر مصالح عالیة اسلام و حکومت اسلامی اقتضا می‌کرد حق داشت قطعه یا قطعاتی از آن را به کسی واگذار کند که از عواید آن بهره‌مند گردد و حق داشت حق آباد کردن و بهره‌برداری از زمین‌های بایر آن را مجاناً یا در مقابل پرداخت مالیات به کسی واگذار کند. می‌توانست از درآمد آن‌ها به بودجه حکومت اسلامی و تأمین حوایج عمومی کمک کند. حتی حق داشت قطعه یا قطعاتی

در اطراف مدینه قریه‌ای است به نام فدک. در روزگار قدیم ده آباد و پر درختی بوده است. دارای درختان خرما، فروان و چشمه‌های جوشان و املاک آباد و قابل توجهی بود. این قریه در تصرف یهود بود. در سال هفتم هجری، که خبیر برای مسلمانان فتح شد، یهودیان فدک، مرعوب فتوحات آن شده شخصی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده تقاضای صلح نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضایشان را قبول کرد و در میان آنان قرارداد صلح به امضا رسید. بدین وسیله، یهودیان فدک تحت الحمايه مسلمانان قرار گرفتند. یهودیان فدک در مقابل قرارداد صلح، نصف زمین‌های فدک را به رسول خدا واگذار نمودند.

به شهادت تاریخ، براساس قرارداد، نصف مجموع اراضی، درختان و اموال یهودیان در اختیار رسول خدا قرار گرفت. لذا فدک بدون توسل به جنگ برای



از آن را برای تأمین مخارج شخصی خودش و خانواده‌اش کنار بگذارد و حق استفاده از آن را به خودش اختصاص دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمور بود که علی علیه السلام را به خلافت و جانشینی خودش تعیین کند و می‌دانست که مردم به آسانی زیر بار زمام‌داری او نمی‌روند و برای خلافتش کارشکنی خواهند کرد. نیک می‌دانست که بسیاری از خانواده‌های عرب نسبت به حضرت علی علیه السلام عقده‌هایی دارند؛ زیرا علی علیه السلام مرد شمشیر و عدالت است.

نیز می‌دانست که برای خلافت و اداره ملت بودجه لازم است و با آن اوضاع و شرایط تهیه فوری بودجه کار دشواری بود. می‌دانست که حضرت علی علیه السلام اگر بتواند به فقرا و درماندگان کمک کند و نیازمندی‌های جامعه را برطرف سازد، کدورت‌ها را تا حدی

برطرف و دل‌ها بسویش متمایل خواهد شد. از این رهگذر بود که فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید. در واقع در اختیار خلیفه آینده‌اش قرار داد تا درآمد سرشارش را در بین فقرا و درماندگان تقسیم کند و در اوضاع بحرانی آغاز خلافت از آن اموال استفاده کند و در راه پیشبرد اهداف رسول خدا از آن‌ها بهره‌برداری نماید. در واقع، می‌توان گفت: فدک را به حضرت فاطمه تنها بخشید بلکه به خانه ولایت تقدیم فرمود. فدک در زمان حیات رسول خدا در اختیار فاطمه علیها السلام قرار گرفت. آن حضرت به قدر قوت لایموتی از آن برمی‌داشت و بقیه را در راه خدا صرف می‌کرد و در بین بیچارگان تقسیم می‌نمود.

هنگامی که خلیفه اول حکومت مسلمین را قبضه کرد، تصمیم گرفت فدک را مصادره کند. دستور داد عمال و کارکنان فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کردند و عمالی را در جایشان نصب نمود. (۲)

هنگامی که حضرت فاطمه اطلاع یافت که عمالش را از فدک بیرون کرده‌اند، اندوهناک شده خودش را در قبال مشکل تازه‌ای دید. زیرا نقشه دستگاه خلافت بر علی علیه السلام و زهرا علیها السلام پوشیده نبوده و از انگیزه اصلی آن اقدام بی‌اطلاع نبودند. در این‌جا فاطمه یکی از دو راه را می‌توانست انتخاب کند: یا این‌که در مقابل دستگاه خلافت سکوت کند و از حق مشروع خود چشم‌پوشی کند و یا این‌که از حق خودش دفاع کند. البته، انتخاب راه اول برای آن حضرت امکان نداشت؛ زیرا از نقشه‌های پشت پرده دستگاه خلافت بی‌اطلاع نبود و می‌دانست می‌خواهند به وسیله فشار اقتصادی و قطع بودجه، نفوذ خلیفه حقیقی اسلام را قطع کنند تا برای همیشه دستش از حکومت قطع شود و از هرگونه اقدامی علیه دستگاه خلافت مایوس گردد. اگر از حق خودش دفاع نکنند، مردم خیال می‌کنند چشم‌پوشی از حق و زیر بار ظلم و ستم رفتن، کار پسندیده‌ای است و مسلمانان خیال می‌کنند زن از تمام حقوق اجتماعی محروم است و حق ندارد برای احقاق حق خودش مبارزه کند.

من تربیت یافته دامن وحی و خانه ولایت، نمونه زنان اسلام هستم. مرا به عنوان یک بانوی تربیت شده اسلامی

یک بانوی اسلامی می‌دانند، اگر در این مقام سستی کنم، و از احقاق حق خود اظهار عجز نمایم. موقعیت و مقام واقعی زن در اسلام مجهول می‌ماند و زن را یک عضو بیکار و بی‌لیاقت می‌پندارند.

البته، این کار، چندان سهل و آسان نبود؛ زیرا مقابله یک زن در مقابل دستگاه خلافت بسی خطرناک بود. اما او که خوی فداکاری و شجاعت و بردباری و پایداری را از مادرش خدیجه و پدرش ارث برده بود و در خانه نیرومندترین و فداکارترین افراد زندگی کرده و صدها مرتبه، لباس‌های خون آلود شوهرش را شسته و جراحات‌های بدنش را پانسمان کرده، از این حوادث جزئی نمی‌هراسد و مرعوب دستگاه خلافت واقع نمی‌شد.

حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفته فرمود: چرا کارکنان مرا از ملک بیرون نمودی؟ پدرم در زمان حیاتش فدک را به من بخشید. ابوبکر پاسخ داد: با این‌که می‌دانم دروغ نمی‌گویی، اما باید برای مدعای خودت شاهد بیاوری. زهرا علیها السلام، ام ایمن و علی علیه السلام را به عنوان شاهد معرفی نمود.

ام ایمن به ابوبکر گفت: ترا به خدا سوگند آیا می‌دانی که رسول خدا درباره من فرمود: ام ایمن از اهل بهشت است؟ پاسخ داد: آری خبر دارم، در آن هنگام ام ایمن گفت: اکنون شهادت می‌دهم هنگامی که آیه «وأت ذالقریبی حقه» نازل شد، رسول خدا فدک را به فاطمه علیها السلام واگذار نمود. علی علیه السلام نیز بدین موضوع شهادت داد، ابوبکر چاره‌ای ندید جز این‌که فدک را به فاطمه برگرداند. پس نوشته‌ای در این باره صادر کرد و به دست او داد.

ناگاه عمر بن خطاب وارد شده از جریان پرسید. ابوبکر پاسخ داد: چون فاطمه علیها السلام مدعی فدک بود واقعه شهود نمود، فدک را به او واگذار کردم. عمر نوشته را از دست زهرا علیها السلام گرفت آب دهان بر آن افکند و پاره کرد. ابوبکر هم برای تأیید عمر به فاطمه گفت: یا باید غیر از علی علیه السلام یک شاهد مرد دیگری بیاوری یا علاوه بر ام ایمن یک زن دیگر شهادت بدهد. فاطمه علیها السلام با چشم‌گریان از خانه ابوبکر خارج شد. (۳)

روز دیگر علی علیه السلام نزد ابوبکر رفته فرمود: چرا فدکی را که رسول خدا به فاطمه بخشیده از او گرفتی؟ پاسخ داد: باید برای ادعای خودش شاهد بیاورد و چون شهودش ناقص بود پذیرفته نشد. حضرت فرمود: ای ابوبکر، آیا می‌خواهی درباره ما برخلاف احکام سایر مسلمین قضاوت کنی؟ گفت: نه، سپس فرمود: اکنون از تو سؤال می‌کنم؛ اگر مالی در دست شخصی بود و من ادعا کردم که این مال از آن من است و برای قضاوت پیش تو آمدم، آیا از کدام‌یک از ما مطالبه شاهد می‌کنی؟ گفت: از تو گواه می‌خواهم؛ زیرا مال در اختیار شخص دیگری قرار دارد. فرمود: پس چرا از فاطمه علیها السلام مطالبه گواه کردی با این‌که فدک در تملک و تصرف او بود؟ ابوبکر جز سکوت چاره‌ای نداشت. ولی عمر گفت: علی این‌گونه حرف‌ها



را رها کن. (۴)

انصافاً در این محاکمه حق با حضرت زهرا علیها السلام بود؛ زیرا فدک در تصرف آن جناب بود، بدین ترتیب حضرت علی علیه السلام در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: «آری از اموال دنیا فدک در اختیار ما بود، لیکن گروهی بدان بخل ورزیدند و گروهی دیگر راضی بودند.» (۵)

روزی دیگر حضرت فاطمه نزد ابوبکر رفته راجع به میراث پدر وارد بحث و احتجاج شد و فرمود: ای ابوبکر چرا ارث پدرم را نمی‌دهی؟ پاسخ داد: پیغمبران ارث نمی‌گذارند.

حضرت فرمود: مگر خدا در قرآن نمی‌فرماید: «وورث سلیمان داود» (۶) مگر سلیمان از داود ارث نبرد؟ ابوبکر در غضب گفت: به تو گفتم: پیغمبر ارث نمی‌گذارد. فرمود: مگر زکریای پیغمبر به خدا نگفت: «فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب» (۷)

ابوبکر باز هم پاسخ داد: گفتم پیغمبران ارث نمی‌گذارند. فرمود: مگر خدا در قرآن نمی‌فرماید: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» (۸) ای ابوبکر! مگر نه از اولاد رسول خدا نیستیم؟ باز ابوبکر که در مقابل منطق استوار حضرت قرار گرفته بود، چاره‌ای جز سخن سابقش را تکرار کند و بگوید: به تو گفتم پیغمبر ارث نمی‌گذارد. (۹)

ابوبکر برای تصحیح عمل غیرمشروعش حدیثی جعل کرد که رسول خدا فرمود: «ما پیغمبران ارث نمی‌گذاریم.» عاشیه و حفصه هم گفتار ابوبکر را تأیید کردند. (۱۰) چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید: در این مباحثه هم زهرا علیها السلام پیروز شده و به وسیله برهان و استدلال برای ابوبکر اثبات کرد که حدیثی که تو مدعی آن هستی، برخلاف نص صریح قرآن است. و هر حدیثی که بر خلاف نص صریح قرآن باشد، معتبر نیست.

نکته جالب این است که همین عایشه‌ای که در این جا به صحت حدیث مجعول پدرش گواهی داد، در زمان خلافت عثمان نزد او رفته ارث پیغمبر را مطالبه نمود. عثمان پاسخ داد: مگر تو شهادت ندادی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما پیغمبران ارث نمی‌گذاریم؟ و بدین وسیله فاطمه علیها السلام را از ارث محروم نمودی؟ پس چطور شد اکنون خودت ارث رسول خدا را مطالبه می‌کنی؟! (۱۱)

حضرت فاطمه در این مبارزه پیروز شد و توانست با منطق و برهان، حریفش را محکوم سازد، با آیات قرآن حقایق خویش را به اثبات رسانید و رقیب را در مقابل استدلال خود ناتوان نماید. حتی پس از نطق آتشین حضرت زهرا علیها السلام در مسجد مدینه؛ با حضور مردم ابوبکر استیضاح شد و حقایق حضرت به اثبات رسید ولی خلیفه با عوام‌فریبی و تهدید و تطمیع مردم با کمک و مکر عمر توانست افکار عمومی را نسبت به خود تخدیر نموده و به وسیله ظاهرسازی و طرفداری از دین توانست دل‌های مردم عوام را تسخیر کند.

اما حضرت زهرا علیها السلام به وسیله مبارزاتش ستمکاری دستگاه خلافت و حاکمیت و حقانیت خودش را برای جهان و مردم به اثبات رسانید. همان فدک برای دستگاه خلافت نقطه انفجاری شد و همانند استخوانی در گلویشان گیر کرد. تا مدت‌ها این موضوع یکی از وسایل تبلیغاتی مهم علیه دستگاه خلافت و یکی از نقاط ضعف آن دستگاه به شمار می‌رفت که از حل آن عاجز بودند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱. سوره حشر، آیه ۶
- ۲. تفسیر نورالقلین، ج ۴، ص ۲۷۲
- ۳. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۱ / کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۲ در المنثور، تألیف جلال‌الدین سیوطی، ج ۴، ص ۱۷۷
- ۴. همان، ۱۰۴
- ۵. نهج البلاغه، ج ۳، کتاب ۴۵
- ۶. سوره نمل، آیه ۱۶
- ۷. سوره مریم، آیه ۶
- ۸. سوره نساء، آیه ۱۱
- ۹. کشف الغمه، ج ۲ / ص ۱۰۴ و ص ۱۰۵

چهار ستون باریک و چند تیرچه چوبی، تمام استخوان‌بندی خانه‌اش بود. داود دور کلبه را دور زد و از بیرون صدا زد: یا الله! کسی در این کلبه نیست؟ پیرزن که متوجه وجود چند غریبه در بیرون خانه شده بود جواب داد: با چه کسی کار دارید؟ داود گفت: با متی کار دارم. آیا خانه او همین جاست؟ پیرزن گفت: بله خانه‌اش اینجاست، اما رفته بازار میان هیزم فروشان. به آنجا بروید. داود بار دیگر کلبه را ورنانداز کرد. سلیمان تکه چوبی که در دست داشت بر زمین انداخت و به دنبال پدر به راه افتاد. داود با خود اندیشید: عجبا! چه همنشینی خواهد بود متی؟

به بازار رسید. سراغ هیزم‌فروشان را گرفت. گوشه‌ای از یک میدان نسبتاً بزرگ، در وسط بازار چند سکویی بود که جایگاه هیزم‌فروشان بود. از مردی که ایستاده بود سراغ متی را گرفتند. او گفت: به بیابان رفته است. کمی صبر کنید می‌آید. داود بر سکویی نشست. به مردم نگاهی انداخت. هر یک مشغول کاری بودند. داود به فکر فرو رفت. از میان همه این‌ها و همه مردان گذشته و آینده تاریخ، خداوند متی را برای همنشینی داود برگزیده بود. پیرمردی از انتهای بازار نمایان شد. زیر بار هیزم خم شده بود. چهره‌اش مشخص نبود. موهای سفید و بلندش خبر از پیری او می‌داد. داود برخاست و شتابان به طرف پیرمرد حرکت کرد و سلیمان نیز که از دعای پدر در مورد همنشیش در بهشت و فرموده خدا آگاه بود، به دنبال پدر حرکت کرد. داود به متی رسید. سلامی کرد و بار هیزم را از دوش پیرمرد بر دوش خود گذاشت. پیرمرد کمر راست کرد. نگاهی انداخت و گفت: تا این‌جا خودم آورده‌ام، اجازه بدهید خودم هم تماشا کنم. داود گفت: پدر! ما را هم در ثواب خود شریک کن. متی خندید. به سکوها رسیدند. داود بار هیزم را بر زمین گذاشت. متی گفت: الحمدلله که روزی امروزمان را هم خداوند بر ما مرحمت کرد، و فریاد زد: چه کسی هیزم پاکیزه و حلال را به درهمی چند از مالی حلال و پاکیزه می‌خرد؟ چند نفر قیمت‌هایی متفاوت و کم و زیاد گفتند. نهایتاً هیزم به ۱۲ درهم به همان مردی که داود از او در مورد متی سؤال کرده بود فروخته شد. داود خود را معرفی کرد. پیرمرد شانه‌های داود و پیشانی سلیمان را بوسید. او به داود و زبورش ایمان داشت. هر چند تا آن روز داود را ندیده بود، اما دورادور توسط پیامبر شهرشان از داود چیزهایی شنیده بود و از زبورش آیاتی را حفظ بود. داود و سلیمان را به منزلش دعوت کرد. میان راه با ۱۲ درهم مقداری گندم خرید. به خانه رسیدند. زیر درخت بیرون خانه، متی زیلویی انداخت و داود و سلیمان را دعوت به نشستن کرد و خود مشغول آسیاب گندم‌ها و نان پختن شد و هم‌زمان مشغول صحبت شدند. متی از یونس پسرش تعریف کرد که به خاطر ابلاغ رسالتش مدتی آنان را تنها گذاشته و به شهری دیگر رفته است. و داود از زبورش برای متی خواند. نان‌ها که آماده شد، سه قرص از نان‌ها را بر سر سفره گذاشت و خود نشست. لقمه‌ای برداشت. گفت: بسم الله. بر آن نمک پاشید و در دهان گذاشت و چون لقمه را فرو برد گفت: الحمدلله و این کار را تکرار کرد. سپس آب برداشت و گفت: بسم الله و نوشید و گفت: الحمدلله. سپس گفت: پروردگارا چه کسی را همچون من نعمت بخشیده‌ای و لطف نموده‌ای. چشم و گوش و بدنم را سالم فرمودی و مرا قدرت دادی که بسوی درختی که خود نکاشته‌ام و بر نگهداری‌اش اهتمام نداشته بروم و رزق و روزی‌ام از آن چشاندنی و مشتری را به سویم کشاندی. پس با بهای آن، غذایی خریدم که خود آن را کشت نکرده بودم و آتش را رام من ساختی، تا غذایی را پختم و اشتهایم را برانگیختی تا آن را بخورم و بر طاعتت قوت بگیرم. پس حمد و ستایش تراست. قطره اشکی بر گوشه چشم متی نشست. داود گفت: پسرم برخیز تا بازگردیم. حقیقتاً من تا کنون بنده‌ای شکرگزارتر از متی ندیده بودم.

مجید یکانه

همنشینی داود پیامبر باهیزم‌فروش